

برنامه خاموشی هاسر ساعت انجام می شود



از میان پنجره

سری که درد نمی کند
دستمال نمی بندند

مهرداد احمدی شیخانی

روزنامه نگار

از اولین مطالبی که نوشتم و در مطبوعات منتشر شد، مقاله ای پژوهشی در حوزه طنز بود که در زمان سرپرستی آقای محمد خاتمی بر موسسه کیهان، در آن روزنامه منتشر شد و پس از آن نیز بیشترین مطالبی که نوشتم یادداشت های طنز بود که در دو ستون «به خامه مبارک خودم» و «تلغرافات عهد ناصری» طی دوره اصلاحات، به صورت روزانه در دو روزنامه صبح امروز و مشارکت منتشر شد و هنوز هم از نظر تعداد، بیش از نیمی از مطالبی که طی این ۴۰ چهل و چند ساله در مطبوعات منتشر کرده ام، همین یادداشت های طنز بوده است. از طرف دیگر، دبستگی ام به ایران و ادبیات، باعث شده که به صورتی مستمر و پیگیر و با خوانشی نقادانه به شاهنامه بپردازم (خوانش نقادانه نه به معنای منتقد) و به جد معتقدم که برای یک ایران دوست، خواندن شاهنامه نه تنها ضروری است، بلکه هر کس که شاهنامه را نخوانده باشد، درک قابل اتکایی از مفهوم ایران و ایرانی ندارد و حتی نمی داند ایران از نظر جغرافیایی کجاست (به این موضوع قبلاً در یادداشت های متعددی پرداخته ام)، اما سبب آوردن این مقدمه، ماجرای است که این روزها فضای مجازی را بسیار از خود متأثر کرده است؛ ماجرای که پیرامون اظهارات یک طنزپرداز در فضای مجازی، بسیار واکنش برانگیز شده و گویا حتی به تشکیل پرونده قضایی انجامیده. از آنجایی که، هم در حوزه طنز و هم شاهنامه، تا حدی کار کرده ام، گمان دارم که می توانم به عنوان یک کارشناس در این مورد اظهارنظری کم و بیش قابل اعتنا داشته باشم. تقریباً اکثر ما بر این عقیده ایم که توسل به طنز بخشی از فرهنگ و ادبیات ما ایرانیان است و قلمهای ادب فارسی، از گذشته تا امروز، هر کدام به فراخور، دستی در این حوزه داشته و طبع آزمایی کرده اند و غیر از آن، مردم کوچه و بازار هم، خود طنازانی زبردستند و ضرب المثل های فارسی که هم ساخته و پرداخته ادیبان و هم برگرفته از ادبیات عامیانه است، در اکثر مواقع بر ستون طنز تکیه دارد. اما با وجود چنین سابقه ای، طنزپردازان، حوزه ای بس خطرناک است و آن هم دلیل دارد. طنز معمولاً در ۴ حوزه شکل می گیرد، حوزه مسائل جنسی و اروتیک، حوزه اجتماعی، حوزه سیاسی و حوزه دین و ارزش های معنوی. البته این چهار حوزه خط کشی شده نیست و گاهی به مانند لبه فرش که روی هم می آید، این حوزه ها با یکدیگر هم پوشانی پیدا می کنند. مسئله اما این است که در همه این حوزه ها، گاهی چنان خط قرمزهایی وجود دارد که طنزپرداز را دچار مشکل می کند و این مختص به کشور و فرهنگ ما نیست و تقریباً در هیچ جای دنیا، زمینی بی خط قرمز نمی توان یافت. مسئله این است که شرط موفقیت طنز، جسارت نادیده گرفتن خط قرمزهاست و خطر دقیقاً همین جاست.

در بالا اشاره کردم که جامعه ایرانی بسیار طنزپرداز است، ولی این را هم لازم است بگویم که با وجود این طنزپردازی عمومی، ما اصلاً دل خوشی از طنزپردازان نداریم و همین تضاد است که عجیب است. در بالا گفتم که شرط موفقیت طنز، نادیده گرفتن خط قرمزهاست، ولی جامعه ما، جامعه ایست پر از خط قرمز که بسیاری از آنها اصلاً دیده نمی شود و فقط وقتی متوجه وجودشان می شویم که از آنها عبور کرده ایم. خط قرمزهای قومیتی، زبانی، طایفه ای، ارزشی، شغلی و بسیار خط قرمزهای دیگر. این خط قرمزها فقط بر ساخته حکومت ها نیستند؛ همه ما هر روز در ساختن خطوط قرمز جدید در تالشیم. شما همین نشریات معدود و باتیراز محدود را نگاه کنید؛ یک زمانی هر روزنامه ای را که ورق میزدید، حتماً حداقل یک مطلب و ستون طنز در هر کدام از آنها می دیدید و این غیر از کاریکاتورهایی بود که به صورت ثابت در آنها منتشر می شد. اما الان چه؟ شاید غیر از همین یک کاریکاتور روزانه ای که در همین روزنامه هم می بینیم، دیگر هیچ روزنامه ای نه کاریکاتور دارد و نه ستون طنز و به واسطه همان سخن شریفه و ضرب المثل معروف، «سری که درد نمی کند، دستمال نمی بندند». حالا فکر کنید که طنزپردازی یعنی هیچ خط قرمزی را رعایت نکنی، آن هم در کشوری با این همه خط قرمز؛ خط قرمزهایی که گاهی چنان مفاهیم ارزشی و مقدسی یافته اند که مثل همین ماجرای اخیر، سخن از غیر قابل بخشش بودن به میان می آید و گفتم که فقط ما چنین نیستیم، همه جا همین است و چیزهایی در جاهای دیگر ارزش محسوب می شود که حتی در مخیله ما هم نمی گنجد. مثلاً به دو فیلم اشاره می کنم که در فضای مجازی بسیار پر بازدید بوده، یکی در آمریکا که جوانی در یک سخنرانی از سخنران می پرسد چرا در آمریکا می شود پرچم ایالات متحده را آتش زد ولی نمی شود پرچم اسرائیل را آتش زد که به دلیل همین پرسش بازداشتش می کنند. یاد هندوستان که یک گاؤ از پشت به مردی ایستاده در خیابان شاخ می زند و مرد وقتی از زمین بلند می شود به گاؤی که به او شاخ زده ادای احترام و تعظیم می کند، یا همین چند سال پیش که در روزنامه ایران، کاریکاتوری منتشر شد و کاریکاتوریست زیر آن جمله ای نوشت و استان های شمال غرب کشور برای چندین روز آشوب شد و عاقبت آن کاریکاتوریست جلای وطن کرد.

واقعیت این است که ما ایرانیان، همه طنزپردازیم ولی طنزپردازان رانمی بخشیم.

تعیین شهری دیگر برای نشست ملال آور دیگر بود. این دوران البته آن چنان بی نتیجه هم نبود. در طول این سال ها قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد یکی پس از دیگری بر سر ملت ایران آوار می شد. قطعنامه هایی که از سوی دولتمردان وقت مورد تمسخر و استهزا و ریشخند قرار می گرفت. سهمگینی ماجرا وقتی احساس شد که خرید و فروش و تبادل ارز و پول ایران در سطح بین الملل به در بسته خورد. یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری سرانجام فرارسید. حسن روحانی با دادن امید برای گشودن درهای دنیا به روی ایران وارد میدان شد. مردم گفتگو، تدبیر و امید را با دلی رمیده از یأس برگزیدند. گفت وگوهای برجامی از نخستین سفر روحانی برای شرکت در شصت و هشتمین مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک با نمایندگان ۵۰۱ مقرر سازمان ملل شکل گرفت. ایران وارد گفت وگویی مستقیم با آمریکا و دیگر اعضای ۵۰۱ شد؛ گفت وگوهایی که دو سال از کار چشم جهانیان را به خود دوخت و سرانجام تیرماه ۱۳۹۴ به نتیجه رسید. تجارت، تبادل پول و ارز، سرمایه گذاری در صنعت نفت و گاز و بسیاری زمینه های دیگر به ایران بازگشت. همه چیز خوب پیش می رفت تا آنکه در اردیبهشت ۱۳۹۷ ترامپ در دور اول ریاست جمهوری خود از برجام خارج شد. تحریم های یک طرفه آمریکا با هدف فشار حداکثری گلوی اقتصاد ایران را فشرد. و دیروز ۴ شهریور ۱۴۰۴ واپسین نشست گفت وگوهای برجامی با نمایندگان سه کشور اروپایی در ژنو سوئیس برگزار شد. نشستی که با بازگشت به دوران پیش از برجام را رقم می زند و یا گشایشی ایجاد می کند.

است. با این کار تروئیکای اروپایی همچنان در پرونده هسته ای ایران نقش ایفا خواهد کرد و ایران هم فرصت بیشتری برای اجماع سازی در داخل خواهد داشت. ترامپ هم فرصت بیشتری برای پیشبرد دیپلماسی اجبار به دست خواهد آورد. «شنیده ها حاکی از آن است که ایران در صورت لزوم، در دوراهی بازگشت تحریم های بین المللی و تمدید قطعنامه ۲۳۳۱، با تمدید موافقت خواهد کرد. چرا که در این صورت ممکن است بتوان در مدت زمانی که بازگشت قطعنامه ها به تعویق می افتد، راه حلی دیپلماتیک برای جلوگیری از وقوع بحران به دست آورد. چرا که گفته می شود در صورت بازگشت قطعنامه ها، گزینه خروج ایران از پیمان عدم اشاعه (NPT) بسیار جدی خواهد بود که خود آغازگر بحرانی جدید است. در صورتی که راه حلی در زمان تمدیدی احتمالی نیز به دست نیاید، شرایط تغییر خواهد کرد. **علی واعظ، مدیر بخش ایران در گروه بین المللی بحران** نیز در گفت وگویی با یورونیوز، گفت وگوهای ایران و اروپا را اتراف وقت خواند. واعظ گفت: «خوشبین بودن در این شرایط دشوار است برای اینکه سه شرطی که اروپا برای به تعویق انداختن مکانیسم ماشه تعیین کرده برای ایران تقریباً غیر ممکن است. این سه شرط شامل، احیای بازرسی آژانس از تاسیسات ایران، تعیین تکلیف و حسابرسی به بیش از ۴۰۰ کیلوگرم مواد اورانیوم غنی شده با غنای ۶۰ درصد و سوم بازگشت به میز مذاکره با آمریکا است. دو شرط نخست که به آژانس برمی گردد ممکن است به حمله مجدد اسرائیل منتهی شود و یافتن اینکه دقیقاً چه اتفاقی در تاسیسات هسته ای ایران افتاده و این مواد غنی سازی شده کجا هستند، می تواند به این اتفاق منتهی شود. بازگشت به میز مذاکره مستقیم با آمریکا هم با کشوری که ایران را مورد حمله نظامی قرار داده از نظر سیاسی برای مقام های جمهوری اسلامی دشوار است. به همین دلیل جدا از مذاکراتی که تلفنی بین وزرا صورت گرفته یا به صورت حضوری انجام خواهد شد، سخت است دیدن اینکه طرفین به یک توافق دست یابند.»

خانواده هایی که برای غذا و آب صف می کشند، این امر واکنش انسانی را برمی انگیزد.» پس از این تحولات بود که نتانیاهو حمله ای لفظی به نخست وزیر اسرائیل داشت. او گفت: «تاریخ آلبانیزی را همان طور که هست به یاد خواهد سپرد؛ سیاستمداری ضعیف که به اسرائیل خیانت کرد و جامعه یهودیان اسرائیل را تنها گذاشت.» حتی گفته می شود که نتانیاهو نامه ای تندو تحقیرآمیز خطاب به نخست وزیر اسرائیل ارسال کرده است. به دنبال این حمله نتانیاهو، نتوئی برک، وزیر امور داخلی اسرائیل روز چهارشنبه گفت این اظهارات نشان از «یک رهبر عصبانی و در مانده» است که «از کره در رفته است» او و در گفت وگو با شبکه ای بی سی اسرائیل افزود: «قدرت را با تعداد کسانی که می توانی منفجر کنی با تعداد کودکانی که می توانی گرسنه بگذاری، نمی ستجند. اقداماتی که دولت اسرائیل انجام می دهد باعث انزوی بیشتر این کشور در جهان می شود و این به سودشان نیست.» با توجه به این شرایط، گردش اسرائیل به اتهام زنی به ایران جای تعجب دارد. از سوی دیگر، اسرائیل یکی از قلمروهای خودگردان پادشاهی بریتانیا و به صورت سنتی تحت نفوذ لندن است. زاویه دیگری که می تواند مورد توجه قرار بگیرد، افزایش فشار سیاسی بر ایران در شرایط دیپلماتیک فعلی است. پیش از این، اتهام های مشابهی از سوی کشورهای مختلف اروپایی از انگلستان تا هلند و سوئد به ایران زده شده بود.

▼ اتهامات مقام های استرالیایی



آنتونی آلبانیز، نخست وزیر استرالیا صبح روز سه شنبه به وقت تهران در جمع خبرنگاران این اتهامات را مطرح کرد. بدون ارائه سند و مدرکی مدعی شد که سرویس های اطلاعاتی استرالیا، ایران را به حملات به یک رستوران در سیدنی و یک کنیسه در ملبورن مرتبط کرده اند. آلبانیز مدعی شد: «سازمان اطلاعات و امنیت استرالیا (ASIO) اطلاعات معتبر کافی برای رسیدن به یک نتیجه گیری عمیقاً نگران کننده جمع آوری کرده است. دولت ایران حداقل دو مورد از این حملات را هدایت کرده است. ایران تلاش کرده است تا خالت خود را پنهان کند، اما اسبوا ارزیابی می کند که ایران پشت این حملات بوده است.» او در جریان همین اظهارات موضوع تصویب قانونی برای قرار دادن نام سپاه در فهرست سازمان های تروریستی را نیز مطرح کرد.

به گزارش ای بی سی استرالیا، **پنی وانگ، وزیر خارجه این کشور** نیز در سخنانی اعلام کرد این نخستین بار از زمان جنگ جهانی دوم است که استرالیا یک سفیر را اخراج می کند. وانگ همچنین گفت استرالیا به حفظ برخی خطوط دیپلماتیک با تهران ادامه می دهد؛ اما فعالیت هایش را در سفارت استرالیا در ایران به منظور ایمنی کارکنانش به حالت تعلیق درآورده است. او همچنین از شهروندان استرالیا خواست تا به ایران سفر نکنند و از شهروندان استرالیایی نیز که در ایران حضور دارند خواست تا در صورت توان سریعاً از ایران خارج شوند.



عکس نوشت

همان بهتر که شکسته شود

درباره عکسی از کارت خبرنگاری عکاس خبرگزاری رویترز

امیر جدیدی

عکاس و روزنامه نگار

روز اولی که کارت خبرنگاری گرفتم درست مثل «معجزه هزاره سوم» احساس می کردم هاله ای از نور حول وجودم را فرا گرفته است. یک وقت مرا به ندید بدید بودن متهم نکنید. به حال و روز امروزان هم نگاه نکنید. یک زمانی این کارت برای خودش برو بیایی داشت که بیا و ببین. برای آنکه متوجه عرض شوید باید عرض کنم که آن قدیم ها کارت خبرنگاری حکم «علامت مخصوص حاکم بزرگ» داشت. هر جا که به در بسته می خوردی همین که کارت را نشان می دادی درها انکار کن که به چشم الکترونیک مجهز باشد خود به خود باز می شد. هر جا که احترام را نگاه نمی داشتند همین که از جیب یا کیفت بیرونی می آوردی حرمت دار می شدی. هر جا که توی دلت خالی می شد همین که می دانستی پر شالت داری اش، دلت قرص می شد. یک چیزی می گویم، یک چیزی می شنوید؛ اصلاً آش اعتبار این کارت آنقدر شور بود که یک عده کارت خبرنگاری جعل می کردند تا کارشان راه بیفتد. یکی کارت به دست و بدون هماهنگی به فلان وزارت خانه می رفت. یکی با همین تکه کاغذ خودش را وسط می انداخت و همه نشدنی ها را نشدنی می کرد. آن یکی با کارت راهش را به خط ویژه و طرح ترافیک باز می کرد و... خلاصه آنکه این کارت در حکم چراغ جادویی بود که می توانست آرزوی خیلی ها را برآورده کند. روز اولی که کارت خبرنگاری گرفتم فهمیدم که آدم دیگری شده ام. با خودم عهد کردم که همیشه در دسترس باشم و تا وقتی خبرنگارم شب و روز نشناسم. نمی خواهم بگویم اعتبار آدم به یک کارت است. اما این کارت هر کارتی نبود. لاقلاً برای صدی نود خبرنگارها نبود. خیلی از خبرنگارها دست کم در تصورشان این می گذشت که با داشتن این کارت می توانند حق را به حق دار برسانند. فکر می کردند که به واسطه این کارت سردمدار لشکر مظلومان عالم می شوند. خیلی هایمان با همین کارت برای یک ملت خاطره خوش ساختیم. شاید عزیزترین دارایی مان و تنها پیوند با یک هویت جمعی همین کارت بود. برای همین هم از یک جایی به بعد هر که می خواست ادیت مان کند به گرفتن کارت تهدیدمان می کرد. تا یک زمانی داشتن این کارت به معنی این بود که اگر کسی بخواهد چپ نگاهت کند یک لشکر روی سرش خراب می شود. اما از یک جایی به بعد این کارت هم مثل همه چیزها دیگر کارکرد قبش را از دست داد. از یک جایی به بعد با کارت هم به سراغ مان آمدند و صدا از کسی درنیامد. حالا که به عکس کارت شکسته عکاس کانادایی «والری زینک» نگاه می کنم معنی این پیوند نداشتن را بهتر می فهمم. کاری که والری کرد نه یک اعتراض ساده که یک هشدار به هم صنفی هایش بود. او خواسته یا ناخواسته به رفقای خبرنگارش در همه عالم این پیام را مخابره کرد که کارتی که نتواند جلوی قتل سیستماتیک ۲۴۵ خبرنگار و هم صنفی را بگیرد همان بهتر که شکسته شود.

